

درس پنجم

ذوق لطیف

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ تر بود . از شوهرش جدا شده بود ؛ چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی مرده بودند و او مانده بود تنها . با آن که از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن به شمار می رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود . تنهایی و بی فرزندی برای یک زن مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می کرد، گاهی در کبوده نمی دانست در کجا ریشه بدواند .

قلمرو زبانی: متمکن: دارای امکانات ، ثروتمند/ کبوده: نام روستا حذف فعل به قرینه لفظی: گاهی در کبوده (زندگی می کرد)

قلمرو ادبی: کنایه ریشه دواندن : ساکن شدن

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی داشت که به او مقاومت و استحکام اراده می بخشید . از بحران های عصبی که امروز رایج است و تحفه برخورد فرهنگ شرق با غرب است، در آن زمان خبری نبود . هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت . به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی بست که پیشامد ناگوار را فاجعه ای بینگارد و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد .

قلمرو زبانی: توکل: اعتماد و ایمان عمیق به خدا داشتن ، به خدا تکیه کردن و پشت گرم بودن به حمایت و توجه او . / بحران: آشوب و آشفتگی ، تغییر حالت ناگهانی / تحفه: هدیه ، ارمغان / بی شائبه: بدون آلودگی ، بی عیب، بدون تردید و شک / مشیت: خواست / دل نمی بست: علاقه مند و وابسته نمی شد . / ناگوار: ناخوشایند ، تلخ و ناراحت کننده . / فاجعه: بلای سخت و حادثه ناگوار

قلمرو ادبی: تشبیه: یک روی زندگی: زندگی مانند سکه ای است که دو رو دارد. / شرق و غرب مجاز از انسان های شرقی و غربی / کنایه: « روی زشت زندگی» کنایه از ناگواری های زندگی / تشخیص: زندگی روی داشته باشد / دل بستن کنایه

قلمرو فکری: او با توکل به خداوند و ایمانی که به او داشت می توانست بحران های فکری و روحی را به خوبی در خود از بین ببرد و به دنیای فانی وابسته نشود. زشتی دنیا را در کنار زیباییهای آن پذیرفته بود .

از بحران های عصبی که امروز رایج است و تحفه برخورد فرهنگ شرق با غرب است در آن زمان خبری نبود: از آشفتگی های ذهنی و روحی امروزه که حاصل برخورد فرهنگ انسان های شرقی با انسان های غربی است در آن روزگار خبری نبود.

هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت. : مردم با تمام وجود به خدا ایمان داشتند و همه پیشامدها را به عنوان خواست و اراده خداوند می پذیرفتند.

بنابراین، خاله‌ام با همه تمکنی که داشت، به زندگی درویشانه‌ای قناعت کرده بود، نه از بخل بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می کردند، یک اتاق داشت. خانه کهن سالی بود و بر سر هم نکبت بار، عاری از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

قلمرو زبانی: تمکن : توانایی. دارایی / بخل: خساست، تنگ چشمی / نکبت: بدبختی، فلاکت / عاری: فاقد، بدون

برای این خاله نیز من به منزله فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می رفتم و کنار پنجره می نشستیم و او برای من قصه می گفت. برخلاف مادرم که خشک و کم سخن بود، و از دایره مسائل روزمره و « مذهبیات » خارج نمی شد، وی از مباحث مختلف حرف می زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض مرگ سخن می گفت، گفتارش با مقداری ظرافت و نقل و داستان همراه بود.

برای من قصه های شیرینی می گفت که او و مادرم هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی گفته بود. به او می گفتند: « مادر جون» ورد زبانشان بود: « مادر جون این طور گفت، مادر جون آن طور گفت.»

قلمرو زبانی: به منزله: مانند، در حکم / مذهبیات: موضوعات مذهبی / عوارض: جمع عارضه. حادثه، پیشامد / ظرافت: زیرکی و مهارت، زیبایی، نکته سنجی و خوش زبانی / جذاب: گیرا و زیبا / ورد: دعا، ذکر و یا سخن و نامی که مدام تکرار می شود

قلمرو ادبی: کنایه: « خشک بودن » کنایه از « جدی بودن » /

حس آمیزی: قصه های شیرین / دایره مسائل روزمره و « مذهبیات »: تشبیه

نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه های بسیار اصیل ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه ها - که آن همه پررنگ و نگار و آن همه پُرآن و نرم است - راه پیدا کردم. علاوه بر آن، خاله ام با ذوق لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می دانست و نوشتن را نمی دانست ولی درجه فهم ادبی اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی ام موجود « یک کتابی » بود؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح الجنان، فقط کلیات سعدی را داشت. این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود. من و او اگر زمستان بود، زیر کرسی، و اگر فصول ملایم بود، همان گونه روی قالیچه می نشستیم؛ به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می دادیم و سعدی می خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز

فهم من برای دریافت لطایف غزل کافی نبود و خاله ام نیز که طرفدار شعرهای اندرزی و تمثیلی بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی داد.

قلمرو زبانی: غمگسار : غمخوار

قلمرو ادبی: کنایه : « که آن همه پررنگ و نگار و آن همه پَرآن و نرم است» کنایه از خیال انگیز بودن / مجاز : « سعدی » مجاز از « آثار سعدی » / تشبیه : این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود. / تشخیص : آثار سعدی شوهر کسی باشند.

سعدی که انعطاف جادوگرانه ای دارد، آنقدر خود را خم می کرد که به حدّ فهم ناچیز کودکانه من برسد. این شیخ همیشه « شاب » پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی، معلّم اول، که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار، چشم عقاب و لطافت کبوتر، که هیچ حُفره ای از حفره های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد، جمع کننده اُضداد: تشرّع و عرفان ، عشق و زندگی عملی، شوریدگی و عقل . . . به هر حال، این همدم کودک و دستگیر پیر، از هفت صد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان ها جریان داشته است.

قلمرو زبانی: انعطاف: سازش و نرمی نشان دادن، سازگارشدن با شرایط ، خم شدن / شیخ : پیر ، بزرگ / شاب : جوان هیبت : شکوه ، عظمت / حُفره : سوراخ ، گودال / اُضداد : ج ضد ، چیزهای مخالف / هیبت : ترس و هول ، شکوه و عظمت / شوریدگی : عشق / تشرّع : دین و شریعت ، مقابل عرفان و طریقت هست ، تشرع ، داشتن رفتار و رعایت اعمال قانونمند و در چارچوب خاص آئین های دینی و مذهبی است و برای همین گاه با طریقت و عرفان چندان هم سو نمی باشد .

قلمرو ادبی: تناقض (پارادوکس): شیخ همیشه شاب / کنایه : « آنقدر خود را خم می کرد » کنایه از « در حدّ فهم هر سنی سخن می گفت » / « چشم عقاب و لطافت کبوتر» کنایه از « تیز بینی و نرمی » / تشبیه : حفره های زندگی

من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره هایی که خود سعدی در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله ام می خواند و در حدّ ادراک خود معنی می کرد، قصّه ها را ساده می نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد . در زبان فارسی، احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می شنویم.

قلمرو زبانی : حجره : اتاق ، خانه / نظیر : مانند / ادراک : فهم / احدی : هیچ کس ، کسی

قلمرو ادبی: سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد - سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: متناقض نما

قلمرو فکری: این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: سخنش « سهل و ممتنع » بود است. به ظاهر بسیار ساده است اما نمی توان مثل آن گفت .

کلیات سعدی ای که خاله ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی با تصویرهای ناشیانه ولی گویا و زنده ، و من چون این حکایت ها را می شنیدم و می خواندم و عکس ها را می دیدم، لبریز می شدم. سراچه ذهنم آماس می کرد . بیشتر بر فوران تخیل راه می رفتم تا بر روی دوپا . پس از خواندن سعدی ، وقتی از خانه خاله ام به خانه خودمان بازمی گشتم، قوز می کردم و از فرط هیجان « لگه می دویدم ». کسانی که توی کوچه مرا این گونه می دیدند ، شاید کمی « خُل » می پنداشتند یا با خود می گفتند که این « بچه ارباب، از بس که زیاد می خورد ، مست شده » در حالی که از خوردن نبود، از شنیدن بود.

قلمرو زبانی: سراچه: خانه کوچک / آماس: ورم ، برآمدگی / فوران : جوشیدن یا جهیدن آب از چشمه / قوز : برآمدگی غیر طبیعی پشت انسان ، قوز می کردم : به شدت پشتم را خم می کردم / فرط : شدت / لگه می دویدم : با شوق جست و خیز کنان پیش می رفتم ، یورتمه اسب و شتر / خل شدن : از دست دادن عقل و تعادل فکری

قلمرو ادبی: کنایه : « سراچه ذهنم آماس می کرد » کنایه از « معلوماتم زیاد می شد » / استعاره : فوران تخیل

خاله ام نیز خوش وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می دادم؛ بنابراین، با حوصله مرا همراهی می کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز سعدی می چریدیم ؛ از بوته ای به بوته ای و از شاخی به شاخی . معنی کلماتی را که نمی فهمیدیم از آنها می گذشتیم.

قلمرو زبانی: پالیز : باغ و بوستان

قلمرو ادبی: استعاره : « پالیز سعدی » استعاره از « آثار سعدی »

نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم بپرسیم . خوشبختانه، دامنه کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد . اگر یک بیت را نمی فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را درمی یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود . از همان جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشا می نوشتم، آن را به کار می بردم. از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی برای من به منزله شیر « آغوز » بود برای طفل که پایه عضله و استخوان بندی او را می نهد . ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سگوی بلندی قرار داد . از آن جا که مرتبی کارآموده ای نداشتیم، در همین کورمال کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم . بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سرخود و ره نوردی تنهاوش بود که :

«به حرص ارشربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا»
(سنایی)

قلمرو زبانی: شیر آغوز: اولین شیر مادر پس از بدنیا آوردن فرزند / کور مال کور مال: با احتیاط راه رفتن ناینایان / سرخود: کسی که نا صحتی ندارد و بدون مشورت کاری بکند، مستقل، خود مختار، رها و آزاد، مستبد و خود رای / تنها وش: به تنهایی / مگیر: باز خواست نکن / استسقا: آب خواستن، آب طلبیدن برای رفع تشنگی، نوعی بیماری که در آن بیمار از خوردن آب سیر نمی شود.

قلمرو ادبی: کنایه: «به منزله شیر آغوز بود» کنایه از «محکم می ساخت»

قلمرو فکری: اگر از روی حرص کاری کردم، مرا مورد مؤاخذه قرار نده؛ من مانند انسانی بودم که در هوای گرم تابستان و در حال تشنگی شدید، آب سردی را دیدم و به سرعت به سوی آن دویدم.

روزها، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی (۱) جدول زیر را مانند نمونه کامل کنید:

مفاتیح (کلیدها) مستقر (ساکن ، استقرار یافته) متمکن (دارا ، ثروتمند)

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املایی دارند، بیابید و بنویسید.

قصه اصیل - انعطاف جاودانه - بحران های عصبی - منبع بی شائبه

۳- نمونه ای از کاربرد نقش تبعی « بدل » در متن درس مشخص کنید.

۴- همان طور که پیش از این خوانده ایم، هر جمله دو قسمت دارد: نهاد، گزاره.

نمونه: خاله ام مرا نخستین بار از طریق سعدی با شعر شاهکار آشنا نمود.

نهاد گزاره

نهاد، کلمه یا گروهی از کلمات است که در باره آن خبری می دهیم؛ یعنی، «صاحب خبر» است.

گزاره، خبری است که در باره نهاد داده می شود.

در بند پنجم درس، جمله ها را مشخص کنید؛ سپس نهاد و گزاره هر یک را در جدول زیر بنویسید:

نهاد	گزاره
- (او)	برای من قصه های شیرین می گفت
او و مادرم ، هر دو	آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند.
- (آن ها)	از این مادر بزرگ زیاد حرف می زدند

قلمرو ادبی ۱ - کدام عبارت متن ، به ویژگی سهل ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟

این تنها خصوصیت سعدی نیست که سخنش به همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد

۲- به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضرِ غایب شنیده ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است.

همانطور که می بینید واژه های « حاضر » و « غایب » هم زمان ، به پدیده ای واحد نسبت داده شده اند و به بیان دیگر ، غایب ، صفت حاضر ، واقع شده است.

به نظر شما چنین امری ممکن است؟

انسانی که حاضر است ، نمی تواند غایب باشد ؛ چون این دو صفت ، متناقض اند؛ یعنی هر یک وجود دیگری را نقض می کند ؛ با این وجود ، شاعر چنان آنها را هنرمندانه در کلام خود به کار برده است که زیبا ، اقناع کننده و پذیرفتنی است. این گونه کاربرد مفاهیم ، منجر به خلق آرایه « متناقض » (پارادوکس) می شود.

حال آرایه متناقض نما را در دو سروده « قیصر امین پور » بیابید.

- کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی.

آرامشی طوفانی « آرامش طوفانی نمی شود»

- بارها از تو گفته ام / بارها از تو / ای حقیقی ترین مجاز ، ای عشق / ای همه استعاره ها از تو.

حقیقی ترین مجاز : « حقیقی ، مجازی نمی شود» و مجاز یعنی آن چه غیر واقعی است .

قلمرو فکری ۱ - نویسنده برای قصه های ایرانی چه ویژگی هایی را بر می شمارد؟ پر رنگ و نگار ، پر آن و نرم.

۲- معنی و مفهوم جمله های زیر را بنویسید:

الف) سراچه ذهنم آماس می کرد. معلوماتم زیاد می شد.

ب) از فرط هیجان لگه می دویدم. بسیار ذوق زده می شدم.

۳- درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید:

هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت. انسانی مؤمن و معتقد بود و پذیرفته بود که تمام وقایع از خوب تا بد، همه به خواست پروردگار اتفاق می افتد و همین اعتقاد، به او آرامش می داد.

۳- درباره ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.

دکتر اسلامی ندوشن، با فروتنی خطاهای خودش را در پیروی از سبک سعدی می پذیرد و این جسارت و گستاخی را همانند شعر پایانی درس نتیجه حرص و طمع می داند.

اولین روزی که به خاطر دارم

روان خوانی

سه روز به اول فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمت دروس ما امتحان شده و از این کار پرزحمت که برای شاگرد مدرسه متعصب و شرافتمند بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیل موفقیت نموده بودیم. کم حافظه ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردن دروس کرده بودند و حتی من که به هوش و حافظه خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هرکس از کار خویش راضی و مسرور، می خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر بریم. بارانی بهاری از آنهایی که ایجاد سیل می کند، شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک دستی کرده، راه باغ را رفته و گونه گل‌های بنفشه را درافشان ساخته بود. از پشت کوه و از گریبان افق طلایی، آفتاب طراوت بخش بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گردآمده بودیم، تبسم می کرد؛ گفתי جشن جوانی ما را تبریک می گفت.

قلمرو زبانی: مسرور: شادمان، خوشحال / چابک دستی: مهارت، چالاکی، استادی / رفته: از مصدر « رفتن» «ویا» «رویدن»، جارو کردن واز گرد و غبار پاک کردن (دهخدا) / درافشان: درخشان، افشاننده مروارید، صفت فاعلی مرکب و مرخم هست

قلمرو ادبی: تشخیص: باران بهاری چابک دستی کند. / گریبان افق طلایی / آفتاب تبسم کند / آفتاب تبریک بگوید

آسمان می خندید؛ گلها از طراوت درونی خویش، سرمست و چلچله ها گرداگرد درختان بزرگ که از شکوفه، سفید بودند، می رقصیدند. گنجشکی زرد، روی شاخه علفی خودرو نشسته، پرهای شبنم دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب، نیاز آورده و در آن بامداد فرخنده، جفت خویش را می خواند. پسری روستایی نمذ کوچک خویش را به دوش انداخته، چوبدستی بلند بر دوش، گله گوسفندی را به دامنه کوه، هدایت می کرد. دست های حنا بسته او نشان می داد که او نیز برای رسیدن عید طبیعت تشریفاتی فراهم آورده است.

قلمرو زبانی: نمد: فرش ماندی که از مالیدن پشم گرک درست می شود

پسرک، آوازخوانان از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی با زبان بی زبانی می خواهد به ما که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض تبریک و تهنیت کند. رفیقی خوش خلق و بذله گو که عندلیب انجمن انس ما محسوب می شد، از خنده پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت: «پسر جان، سمت چیست؟»

قلمرو زبانی: بذله گو: آدم شوخ، خوش محضر / عندلیب: بلبل، هزار داستان

قلمرو ادبی: تناقض: با زبان بی زبانی چیزی بگوید.

فرزند صحرا که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه نکرده بود، دست و پای خویش را گم کرد، اما فوراً خود را جمع کرده و در چشمهای درشتش فروغی پیدا شد؛ گفתי جمله ای که پدرش در این موقع ادا می کرده است، به خاطرش آمده و از این رو مسرتی یافته است؛ پس جواب داد: «نوکر شما، حسین» دیگری پرسید: «برای عید، چه تهیه کرده ای؟»

قلمرو زبانی: فروغ: نور، روشنی / گفתי: انگار / مسرت: خوشی، شادمانی

پسرک در جواب خنده ای زد و گفت: «پدرم یک جفت گیوه برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف کاغذی در گوشه اطاق گذاشته است و قبای سبز، هنوز تمام نشده و مادرم می گوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.» در این بین، من متأثرتر از همه پیشنهاد کردم از شیرینی هایی که همراه داشتیم، سهمی به کودک دهقان بدهیم و کامش را شیرین کنیم و چنین کردیم. کودک با ادب و تواضعی عجیب آنها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده اند و باید برود، دست در جیب کرده، مُشتی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد.

قلمرو زبانی: گیوه: نوعی کفش که رویه آن از نخ یا ابریشم بافته می شود. / لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند

قبا: نوعی لباس بلند مردانه. / متأثر: اندوهگین / کام: دهان

با این هدیه، کلمه پوزش و تقاضا همراه نبود، تنها مژگانهای سیاه و بلند، یک جفت چشم درشت به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می کرد که حسین از ناچیزی هدیه خویش شرمسار است. در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت، بازی و سبک سری به استراحت نشستیم و از هر در سخنی در میان آوردیم. آرزوهای شاگردان جوان که تازه می خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هریک آرمانی داشت که برای سایرین با نهایت صراحت و سادگی بیان کرده و از آنها مشورت می نمود.

قلمرو زبانی: پوزش : عذر خواهی، معذرت/ مژگان: موهای پلک چشم / شرمسار : خجالت زده/ صراحت: خالص ، آشکار شدن

جوان ترین همه که قیافه ای گشاده و چشمهایی درشت داشت ، اما هنوز طفل و نارسیده ، می خواست در اداره ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای این نقشه، مقدماتی حاضر می کرد. من از همه خیال پرست تر می خواستم آزاد و بی خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کنم، با نان اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم . در آن روزها تازه بیت های بی معنی به سبک فردوسی می ساختم که وسیله خنده رفقا بود . این آرزو تا مدتی موضوع شوخی دوستان گردید و هریک شروع به لطیفه پرانی کردند، یکی می گفت: « درست است که تو خیلی باهوش و صاحب ذوق و قریحه هستی و البته ادبیات نیز وسیله شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی کند.»

دومی شوخ تر می گفت: « بسیار خوب است و سلیقه تو را می پسندم و روزی که شاه شدم، تو را ملک الشعرا خواهم کرد.» سومی گفت: « آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، بالبداهه از امیر معزی تقلید کرده، شعری در مدح گیوه من بگویند، بدائم قوت طبع شما تا چه پایه است.» من از این کنایه ها در عذاب، هنرمندی کرده، گفتم: « گفت و گو درباره مرا برای آخر بگذارید . به نقد باید آرزوهای دیگران را شنت.»

قلمرو زبانی: فی البداهه : بدون فکر قبلی

عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت را با صَباحت توأم داشت، لبخندی زده گفت: « من می خواهم با مایه اندک، بازرگانی را پیش گیرم اما بدان شرط که رفقا هر وقت می خواهند خریداری کنند، از تجارتخانه من باشد.» فی الجمله، هرکس آرمان خویش را بیان داشت و در باب آنها صحبت کردیم تا نوبت به سالخورده ترین رفقا رسید . او تجربه آموخته- تر گفت: « رفقا! زندگانی آینده ما دستخوش تصادف و اتفاق است . دور روزگار، بر سر ما چرخها خواهد زد و تغییرات بی شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد . امروز کار بسزا این است که با یکدیگر عهد کنیم هرچه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر فروگذاری ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی، میثاق امروزی را مؤکد سازیم.»

قلمرو زبانی: حُسن سیرت : خوبی خُلق و عادت / صباحت : زیبایی ، نیکو روی شدن / توأم : همراه / آرمان : هدف / بدیهی : روشن ، آشکار / میثاق : عهد و پیمان

قلمرو ادبی: تشخیص: شب چیزی بزاید. / کنایه : - شب ابستن بودن « کنایه از « اتفاق غیر پیش بینی رخ بدهد»

رفقا گفتند: « طرح پیمان را به رفیق خیال پرست خودمان، رها می کنیم. » و مرا نامزد آن کار کردند . من، یک دانه شکوفه سیب چیده، گفتم: « بیایید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا

کرده، آن را درخانه خویش، میان اوراق کتابی، به یادگار ایام جوانی ضبط کنیم.» رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگها را بچینند، من چنین گفتم: «به پاکی قاصد بی گناه بهار و به طهارت این دوشیزه سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات روزگار، مثل برگهای این گل پاکدامن از یکدیگر حمایت کنیم و اگر تندبادی ما را از هم سوا کرد، محبت و علاقه هیچ یک از دیگری سلب نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری شود، دوستی را نگاه داریم.»

آنگاه پنج دست چابک، برگهای شکوفه را کردند و هریک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

قلمرو زبانی: اوراق: ج ورق، برگ ها / ضبط کنیم: نگهداریم / انقلابات: دگرگونی ها / سلب: گرفتن
قلمرو ادبی: استعاره: «قاصد بهار» استعاره از «شکوفه» / تشخیص: قاصد بی گناه بهار / تشبیه: مثل برگ ها - مثل شکوفه ها استعاره: «تند باد» استعاره از «حوادث ناگوار» کنایه: «موی ما کافوری شود» کنایه از «پیر شدن».

برگرفته از کتاب «نثر فصیح فارسی» لطفعلی صورتگر

۱- نوع ادبی متن روان خوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

۲- در باره تناسب مفهومی، متن روان خوانی و عبارت «أَلْعَبْدُ يَدْبِرُ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ» توضیح دهید.